

به نام خدا

وزارتِ علوم، تحقیقات و فن آوری



دانشکده موسیقی

اجرای پایانی (پایان نامه) جهت اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد

رشته‌ی نوازندگی موسیقی ایرانی

موضوع عملی:

تکنوازیِ تار در آوازِ بیاتِ ترک، گروه‌نوازی در دستگاهِ نوا

استاد راهنمای بخش عملی:

مجید درخشانی

موضوع نظری:

موسیقیِ سوگ در ایلِ بختیاری

استاد مشاور بخش نظری:

حمیدرضا اردلان

نگارش و تحقیق:

سید عیسی غفّاری

تیر ماه ۱۳۸۸

تقديم به:

مادربزرگام

که مرگ را با او، سخنی نبود؛ و

تقديم به:

پدرم و مادرم

سپاس‌گزاری از :

جعفر صالحی، رامین روشندل و میثم اهرابیان صدر

چکیده

این رساله به بررسی موسیقی در ایل بختیاری می‌پردازد و در این راه به مسایل پیرامونی اعتقادی، فرهنگی و تاریخی‌ای که زمینه‌ساز یا مؤثر بر نوع رویکرد ایل بختیاری به مسأله‌ی مرگ و سوگ و به دنبال آن موسیقی سوگ است، نظر می‌کند. مسایلی از قبیل کوچ، تلقی از مرگ و نوع برخورد و مواجهه با آن، رسوم سوگواری و سوگینه سرایی‌ها.

تلاش نگارنده در این رساله بر آن است تا ارتباطی فلسفی و چرایی جویانه میان آنچه زندگی افراد ایل، آمال و اعتقاداتشان است، با آنچه در موسیقی آنها جریان می‌یابد برقرار کند. (و در اینجا منظور موسیقی سوگ بوده و به این ترتیب مسایلی که به سوگ و مرگ مربوط بوده‌اند، بیشتر منظور نظر هستند). مسأله‌ی دیگر، توجه و تلاش در یافتن ارتباطی میان نام‌ها و عناوین در موسیقی سوگوارانه و رسوم پیرامونی آن است. نام‌ها (عناوینی) که هریک خود به خوبی نمایانگر نوع نگرش و تلقی این قوم از هر پیشامد و هر موضوعی است. در این مسیر نکات و مسایل فرهنگی و اعتقادی از طریق کتب، و ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با بختیاری‌هایی که حالا دیگر همان ایل کوچ‌رو قدیم نیستند، به دست آمد و نکات موسیقی‌شناسانه از طریق آنالیز و تجزیه و تحلیل منابع صوتی گونه‌گون مورد بررسی قرار گرفت.

مسأله‌ی این تحقیق به‌خصوص در یافتن میزان قرابت و درهم‌تنیدگی هر چیزی - از کلمه و نام گرفته تا رسم و آیین و عقیده - در ایل بختیاری است. آنچه که طبیعتاً با موسیقی آنها مربوط می‌شود و بر آن نیز تأثیر می‌گذارد.



زنی در حال مویه کردن و گریستن (از حفاری های تپه ی مارلیک)

فهرست مطالب

- فصل اوّل: کوچ و اندیشه‌ی مرگ
 - ۱-۱- کوچ
 - ۱-۲- اندیشه‌ی مرگ
 - ۱-۳- اندیشه‌ی مرگ در میان بختیاری‌ها
- فصل دوّم: آئین‌های سوگواری در ایل بختیاری
 - ۲-۱- رفتار اجتماعی بختیاری‌ها در مرگ افراد ایل
 - ۲-۲- اشکال آئینی سوگواری در ایل بختیاری
 - ۲-۲-۱- مافه‌گه (مافیه)
 - ۲-۲-۲- طلسم
 - ۲-۲-۳- کُتل
 - ۲-۲-۴- تَشِ تَفَنگ (شلیک گلوله)
 - ۲-۲-۵- سوگِ زنان
 - ۲-۲-۶- چراغ فانوسی
 - ۲-۲-۷- سنگِ قبرها
- فصل سوّم: نگاهی به متنِ سوگ-آوازه‌های بختیاری
- فصل چهارم: گاگریوه و ساز چپی (همراه نت نگاری)
- تصاویر
- فهرست منابع

مقدمه‌ی اوّل^۱

نام بختیاری را اغلب به عنوان یک گروه متحد به کار می‌برند و بعضی هم از کوچ یا از خوانین بختیاری و با از نقشی که بختیاری‌ها در انقلاب مشروطه ایفا کرده‌اند سخن به میان آورده‌اند. تئوری ابن خلدون که بر اساس یک اتحاد و همبستگی اجتماعی تدوین شده است، یک جامعه‌ی صحرائشین را که شامل اجداد مشترک، اقتصاد مشترک، زمین مشترک و استفاده‌ی مشترک از طبیعت و همچنین تلاش و کوشش برای زنده ماندن و زندگی و با آمال نظام اجتماعی مشترک باشند، در بر می‌گیرد. ابن خلدون همچنین درباره‌ی یک همبستگی بزرگ تر به نام «عصبه‌ی کبرا» سخن می‌گوید که آن شامل ارشاد قبیله‌های مختلف به طرف یک هدف و آرمان مشترک است.

بختیاری‌ها یک تصویر روشن از فرضیه‌ی عصبه‌ی کبرا برای ابن خلدون به شمار می‌آیند که با ثبات و پایداری شیوه‌ی کوچ نشینی را دنبال کرده‌اند و هم آن که از ده نشینی و اشتغال به کار کشاورزی غفلت نورزیده‌اند و همچنین اقتصاد خود را در قالب اتحاد و همبستگی خانوادگی و نظام ایل‌ی گسترش دادند و در حقیقت برای استمرار زندگی از پایین تا بالاترین سطوح هم، به طور هم‌گروه با یکدیگر همکاری و مشارکت داشته‌اند.

^۱. برگرفته از تاریخ سیاسی - اجتماعی بختیاری نوشته‌ی جن راف گارثویت، صفحه‌ی ۱۹۳

مقدمه‌ی دوّم

موضوع مرگ برای این رساله یا بهتر بگوییم برای من، از زمانی که قصد نوشتن پیرامون‌اش را کردم روز به روز نزدیک‌تر، نمایان‌تر و شیرین‌تر شد. در واقع انگیزه‌ی نوشتن از مرگ را خودِ مرگ - مرگ کسانی که به من نزدیک بودند یا بعدها پنداشتم که نزدیک بوده‌اند - در من برانگیخت. پس مرگ باعث شد تا من به مرگ بیاندیشم و نوشتن از مرگ در میان بختیاری‌ها یا تلقی آنان از مرگ و چنین حرف‌هایی همه بهانه‌هایی بود تا از مرگ بنویسم و نوشتن سوگ-آوازه‌ها، گاه می‌پندارم ایجاد ارتباطی ناگزیر بود که می‌بایست میان آنچه در ذهن‌ام می‌گذرد و آنچه رشته‌ی تحصیلات من است، برقرار می‌شد.

عیسی غفّاری

۱۳۸۷/۱۰/۱۳

فصلِ اوّل

کوچ و اندیشه‌ی مرگ

۱-۱ کوچ

کوچ، برکندن و سفر کردن از جایی - با انگیزه و نیتی - به جایی دیگر است. از این واژه، از دیرباز در هم‌نشینی عزلت، تنهایی و مرگ استفاده کرده‌اند؛ چرا که آن‌گاه که بر زبان جاری می‌گردد، از پی آمدنش، آن واژه‌ها، گاه تا جایگاهی مترادف‌اش پیش می‌آیند و به ذهن خطور می‌کنند.

کوچ در میان بختیاری‌ها، شکل طبیعی زندگانی است و بی‌شک، آنچنان که ما با این واژه سر به سرایم، در فلسفیدن‌ایم و بازی می‌کنیم، آنان درگیر و دارش نیستند، که برای آن‌ها همان زندگانی است. آنان در کوچ و با کوچ می‌زیند، از جایی که دیگر برای ماندن مناسب نیست، برای امکان ادامه دادن کار و زندگی بر می‌کنند و آن سرزمین را تا باری دیگر که باز چرخه به سمت‌اش بچرخد ترک می‌کنند؛ سرزمینی که برای کوچ‌نشین حالا تا دورِ دوباره‌ی پرگار مرده‌است. مُردنی که در پی‌اش، بی‌شک، زندگانی دوباره خواهد بود. زمینِ مُرده رها شود تا زمینِ تازه شده - تا زمان مرگ دوباره‌اش - پذیرای کوچنده باشد. کوچنده با مرگ، با خواب، با سردی، سرسازش ندارد و «آن که کوچ می‌کند، بی‌مرگ است.»

از آن‌جا که کوچ همیشه با مخاطرات گونه‌گون همراه بوده، همبستگی و اتحاد همیشگی کوچ‌نشینان را همواره طلب می‌کرده‌است و در شرایطی که ناگزیر از حضور در جمعیتی باشی که همه در پی مقصد و هدفی مشترک، با تو همراه‌اند، می‌آموزی که به آنان وفادار باشی، به آنچه جمع، می‌کند ایمان داشته باشی و از همین‌جا است که می‌توان - به سادگی می‌توان - احساس کرد که برای یک کوچ‌نشین، ایل کوچ‌رو همه چیز است، تمام زندگی! او تا زمانی زنده است و با هویت، که ایل زنده باشد و به همان چیزی اعتقاد می‌ورزد و باور دارد که ایل داشته‌باشد.

آن‌جا که روزگار در دوری ثابت و به تکراری یکنواخت بگذرد، انسان پیرشده در این دور، ناگزیر به مرگ تن در می‌دهد - حتی پیش از آن‌که خود، از راه رسیده باشد - ... و کوچ، مرگ را پس می‌زند! مرگ در میان بختیاری‌ها چونان هر قوم دیگری که تا این اندازه به هم وابسته باشند - اتفاق شوم و مسأله‌ای دردناک است.

۲-۱ اندیشه‌ی مرگ

الف) دنیا با وجود «من» معنا می‌یابد و به عبارتی با معنایی که «من» به آن بخشیده‌ام به کار خویش ادامه می‌دهد؛ پس آن‌گاه که نباشم آیا دیگر ادامه‌ی حیات خواهد داشت؟
نه! بی‌شک آن‌جا که «من» نباشم، چیزی نیست، دنیایی، حیاتی.
آه، از یاد می‌برم - گاه - آنچه که من به چیزی می‌بخشم، تنها به اعتبار «حضور خود آم» هست، و بی‌حضور «من» نخواهد بود، و به یاد می‌آورم که «بر این پهنه‌ی خاک چیزی هست که به رغم ما ادامه می‌دهد، نفس بودن به راستی موکول به بودن ما نیست!»^۱ هستی به رغم ما ادامه می‌دهد و بی‌وجودی ما در کارش خللی هیچ، پدید نخواهد آورد. آنچه تمام می‌شود، حضور «من» است. تصورم از آنچه هست، آری، همه چیز خاتمه می‌یابد، اما برای «من»، من که دیگر نیستم.

من می‌روم
و دنیا می‌ماند
نه او مرا
- نه من او را -
با این لَجی که آسمان‌اش با من داشت
هر جا آبی،
همه جا آبی!^۲

ب) راه‌های مختلفی وجود دارد برای مواجه شدن با این واقعیت که زندگی همه‌گان، از جمله کسانی که دوست‌شان داریم، روزی پایان خواهد یافت. پایان زندگی بشر را که مرگ می‌نامیم‌اش، می‌توان به لطف تصور نوعی زندگی پس از مرگ - جهنم یا بهشت - اسطوره‌پردازی کرد. این کهن‌ترین و معمول‌ترین شکل تلاش برای کنار آمدن با تناهی و کرانمندی حیات است.^۳
تصور نبودن، وجود نداشتن، تصور غم‌انگیزی است برای ما که در هر چیزی از پیرامون خود، قسمتی از وجودمان را قرار داده‌ایم. برای ما که احساسات و غرایزمان سخت پای‌بند به حضورمان می‌کند، «مرگ چیز کثیفی است» باید باشیم، این وجود و حضور باید ادامه پیدا کند. باید اندیشه‌ای

۱. آینه‌های دردار - گلشیری. ص ۱۶

۲. هفتاد سنگ قبر - یدالله رؤیایی.

۳. تنهایی دم مرگ - نوربرت الیاس. ص ۲۷

کرد، باید چیزی در جایی باشد، باید چیزی را در جایی متصور شد. آری «انسان نیازمند هدف است. نیستی خواستن، بهتر از نه-خواستن است.»^۱ حالا نوبت آفریدن است.

نجات ما در «آفریدن» نهفته است

نه در «دانستن»؛

رفتن به ورای شکاکیت!

نیچه

نوع و شیوه‌ی زیست آدمیان در چگونگی برخورد آنان با مرگ تأثیر بسزایی دارد. پیشرفت جوامع بشری و به دنبال آن، تسهیل کنارآمدن با طبیعت و زیستن در آن، خود منجر به فاصله‌گرفتن اندیشه‌ی مرگ (خطر مرگ طبیعی) از ذهن انسان‌ها شده‌است؛ بدین ترتیب که به تناسب افزایش طول عمر آن‌ها، زمان اندیشیدن به مرگ و پذیرش آن نیز به سنین پیری انتقال یافته‌است. آنان دیگر چونان اعصار گذشته خود را مدام در معرض مرگ از طریق بیماری‌ها و بلاهای طبیعی نمی‌بینند. یا به عبارتی دیگر، چنین مرگ‌هایی برای آنان دیگر به هیچ وجه معمول و به راحتی، قابل باور و پذیرش نیست؛ زندگانی طولانی‌تری می‌شود و مرگ بیشتر به تأخیر می‌افتد.

هراس از مرگ بیش از هر چیز دیگر - انگار - از بی‌تکلیفی آنچه به دنبال آن خواهد یا نخواهد بود، سرچشمه می‌گیرد. از همین جاست که آئین‌ها و مسالک مختلف در پی معنا بخشیدن، هدف‌مند ساختن و جهت دادن به مرگ و آنچه با آن رخ می‌دهد، برای زندگان، برآمده‌اند؛ و باز از همین طریق است که در این مسالک مرگ، با جاودانگی، با شادی، امید، آرزو، بهشت، نور و تعابیر مثبتی از این دست همراه می‌شود و زندگی و زیستن به وسیله‌ای - گاه حتی اکراه‌آمیز - برای نیل به مرگ، بدل می‌گردد.

^۱. تبارشناسی اخلاق - نیچه. ص ۲۰۹

۳-۱ اندیشه‌ی مرگ در میان بختیاری‌ها

من مثل آب آمدم و مثل باد می‌روم،
و حال آن که چیزی از این عالم نمی‌دانم!^۱

آنچه برای بختیاری‌ها اهمیت دارد، زندگی است. آنان با مردگان خود چنان برخورد می‌کنند که گویی هنوز زنده‌اند، حاضراند و نفس می‌کشند. حضورِ یادمان‌هایی چون مافه‌گه (۱-۲-۲) و طلسم (۲-۲-۲) خود نمونه‌ای از تلاش برای زنده نگه داشتنِ خاطره‌ی شخص مرده است. اعتقادِ راسخی در میان بختیاری‌ها به توحید، مرگ و تصورات پس از آن وجود ندارد. آنان چندان پایبندی در به جای آوردن فرایض دینی ندارند. «ملاً و روحانی کمتر در میان ایل بختیاری به چشم می‌خورد و اگر هم باشد، چندان اختیاراتی ندارند. زن‌ها به نُدرت نماز یا قرآن می‌خوانند ولی عموماً آیاتی از قرآن را در یک قاب جواهرنشان، به اندازه‌ی یک قوطی کبریت جاسازی کرده، همراه با عکس شوهرشان بر بازوی راست خود می‌بندند.»^۲

«هست»، زندگی است و در مقابل آن، مرگ، نیستی است، عدم است، موسیقی‌یی که آنان در مرگ عزیزان خود می‌نوازند به سازِ چپی یا سازِ وارونه معروف است. (سازِ چپی / فصل ۴) این دو نام (چپی و وارونه) بازحضورِ هست را در مقابل نیست به یاد می‌آورد. راستی که زندگی است، پیشِ چپی که مرگ است و رونه را مقابلِ وارونه. مرگ با وجهه‌ی نظرِ «عدمی» در میان ایلِ بختیاری قابل توجیه و تفسیر است و آنچه ارزشمند است، زندگی است و در کنار هم زیستن.

ای شاهِ موران
ای شاهِ موران، عزیز ما میهمان توست...
در اعماق خاک... به یاران‌ات بگو:
هشدار! از جسم نازنین‌ات بگذرند،
چرا که طعمه‌ی شما نیست!^۳

^۱ با من به سرزمین بختیاری بیاید- الیزابت مکبن روز. ص ۷۶

^۲ همان. ص ۷۷

^۳ موسیقی بختیاری - حمیدرضا اردلان

فصلِ دوّم

آیین‌های سوگواری در ایل بختیاری

۲-۱ رفتار اجتماعی بختیاری‌ها در مرگ افراد ایل

«هنگامی که کسی سخت بیمار می‌شود، بستگان‌اش به او انواع غذاها و داروها را می‌دهند؛ وقتی از ادامه‌ی حیات او ناامید شدند، به دنبال ملای محل می‌فرستند تا بالای سر بیمار قرآن بخواند و در آخرین لحظه‌های حیات قطره‌ای شربت به دهان فرد در حال مرگ می‌ریزند... پس از تدفین مُرده معمولاً مقداری کافور و سایر ادویه‌جات معطر در کنار قبر می‌سوزانند و عقیده دارند که این کار ثواب دارد و روح مُرده را به بهشت پرواز می‌دهد.»^۱

سوگواری بختیاری یکی از نمایشی‌ترین انواع تعزیه و تأثیربرانگیزترین انواع عزاداری است. در مناطق بختیاری به دلیل برخورداری از فرهنگ و زیست ایلی در کنارهم و در نتیجه‌ی تعلق خاطر پیدا کردن به یکدیگر طی زمانی دراز، مرگ عزیزان بسیار دردناک‌تر و احترام به اموات چونان احترام به ایل، ویژه است. آنان سعی فراوان دارند تا در انجام مراسم سوگواری، سنگ تمام بر جای نهند. مرگ در ایل خصوصاً اگر مرگ جوان یا بزرگی از طایفه باشد، اهمیت خاصی می‌یابد؛ چنان که مردان کلاه از سر برمی‌دارند و گاه بر سر خود گل می‌مالند و گاه می‌ریزند، جامه‌ی سیاه بر تن می‌کنند و سیاه‌چادرها را به نشان خانه‌خرابی، ویران می‌کنند و اسب‌ها را دم می‌برند. شال بر گردن می‌نهند و حتی گیوه‌های خود را سیاه می‌کنند. زنان-و مخصوصاً بستگان نزدیک-گیسو می‌برند. (سوگ زنان/ ۲-۲-۳)

این عزاداری‌ها با نواختن دُهل و سُرنا (یا کرنا) همراه بوده که این نوازندگان ساز چپ می‌نواختند. (ساز چپی / فصل ۴)

«پیشه‌ی گورکنی برای افراد خاصی وجود ندارد و غالباً اقارب متوفی عهده‌دار آن می‌شوند. لذا از این بابت وجهی دادوستد نمی‌شود. معمولاً محل دفن را نزدیک قبور افراد فامیل و آخرین درگذشته‌ی خانواده و در جایی بلند که در زمستان آبگیر نباشد، در نظر می‌گیرند؛ گویی آنان علاقه‌منداند که در زندگی پس از مرگ نیز در کنارهم باشند. اگر هنگام کندن قبر به سنگ یا مانعی برخورد کنند، آن را نشانی از کردار متوفی می‌شمارند و با جدیت ادامه می‌دهند و به هیچ وجه جابه‌جا کردن محل دفن را جایز نمی‌شمارند، مگر در موردی که در سطح کم‌ارتفاع به آب برسند.»^۲

«مُرده بر سر «چاچو» (وسيله‌ای شبیه برانکارد) گذاشته می‌شود و پس از اتمام غسل روانه‌ی قبرستان می‌شود. در مسیر راه تا رساندن به قبرستان سه بار چاچو را بر زمین می‌گذارند و بر می‌دارند و معتقداند که به این ترتیب مُرده از کاشانه‌ی خود دل بر می‌کند و به خاک، عادت می‌کند. اهل

^۱ از بیستون تا زردکوه بختیاری- ایزابلا بیشوپ. ص ۷۸

^۲ سوگواری در بختیاری- ایوب کیانی ص ۹

خانه‌ی متوفی به محض حرکت دادن جنازه، مقداری نان پشت سر وی می‌اندازند، عده‌ای آن را توشه‌ی آخرت می‌پندارند و عده‌ای بر این باورند که سگی خیالی به نام «سگ هَپَرا»^۱ به دنبال جنازه راه می‌افتد تا دم‌گور، در صورتی که به خوردن نان مشغول‌اش نمایند، جنازه از شرّ وی خلاصی خواهد یافت.»^۲

مردم برای ابراز تأسف و همدردی با خانواده‌ی متوفی تا یک سال ممکن است رفت‌وآمد نمایند؛ همه‌ی روزهای هفته به جز شنبه و چهارشنبه که معتقداند «بازگشت» دارد. شنبه متعلق است به زُحَل و چهارشنبه به عطارد و این دو روز را نحس می‌دانند؛ جز این، این روزها فرصتی است برای خانواده‌ی متوفی تا استراحتی کنند و برای پذیرایی در روزهای بعد تجدید قوا کنند. آنان نوروزِ نخستین سال وفات را جشن نمی‌گیرند.

مرسوم است که هرکس که نسبت قرابت با خانواده‌ی متوفی دارد، وجه نقد یا اقلام غیرنقدی از قبیل گوسفند، برنج، قند، چای و... به عنوان تعاون و مشارکت، کمک کند. به این رسم «سَرَباره»^۳ می‌گویند.

^۱ Hapara

^۲ سوگواری در بختیاری - ایوب کیانی ص ۹

^۳ Sarbaré

۲-۲ اشکال آئینی سوگواری در ایل بختیاری

۱-۲-۲ مافه‌گه: مکعبی توپُر ساخته‌شده از سنگ در ابعاد ۲ متری است که به وسیله‌ی چادر شب پوشانده می‌شود. پس از مراسم عزاداری نیز، این مکعب برای همیشه باقی می‌ماند و به اسم مافه‌گه فلان کس معروف می‌شود. نام‌های دیگر مافه‌گه، مافیّه^۱ و تازه‌گه^۲ است.

«مافه‌گه، واژه‌ای است دو جزئی از «مافه» و «گه». مافه باید کلمه‌ای فارسی باشد، شاید صورت تغییریافته‌ی «مدفن» عربی، و گه مخفف «گاه» پسوند مکان است؛ یعنی «مدفن‌گاه». اما آنچه جای تردید دارد این است که هیچ پیکری در مافه‌گه به خاک سپرده نمی‌شود. در اصل مافه‌گه یادمانی است در یک مکان، که قبر فرد نیست، و اگر قبر شخص در قشلاق باشد، این یادمان در بیلاق بنا می‌شود.»^۳ مکان مافه‌گه در زمین متعلق به خانواده‌ی فرد درگذشته انتخاب و بنای آن در هفته‌ی اول درگذشت شخص گذاشته می‌شود. (تصاویر شماره‌ی ۱ تا ۳)

۲-۲-۲ طلسم

مجسمه‌ای است ساخته‌شده از ترکه‌های چوب، که برای شبیه‌سازی آن با قامت معمولی انسان، کلیه‌ی لباس‌های متوفی (چوقا و دبیت)^۴ را به دور این پیکر چوبی قرار می‌دهند و با پشم و پارچه لباس‌ها را پُر می‌کنند و کلاه و شمشیر یا تفنگ، دوربین و سایر وسایل شخصی درگذشته را به این مجسمه می‌افزایند تا شبیه او شود. طلسم را به صورت ایستاده کنار مافه‌گه، و گاه درازکشیده به خیمه یا بُهون^۵ یا سیاه‌چادر تکیه می‌دهند و پتویی روی آن می‌اندازند. (تصاویر شماره‌ی ۱ تا ۳) «طلسم را برای زنان با نفوذ به کار می‌برند، نزدیک شدن این مجسمه به قامت اصلی فرد، به دلیل پوشاندن لباس‌های شخصی مُرده به آن، میدانی از زنده‌نگه‌داشتن حضور دائمی فرد در خانواده و فامیل است.»^۶ مافه‌گه و طلسم، مخصوص افراد محترم و بانفوذ ایل و جوانانی است که کُشته می‌شوند یا می‌میرند. طلسم را بیشتر، میان‌کوهی‌ها درست می‌کنند (بین زردکوه و سفیدکوه را میان‌کوه می‌گویند)

^۱ Mafiya
^۲ Tazegah

^۵ Bohun

^۳ گفت و لُفت - عباس قنبری. ص ۱۶۳

^۴ لباس‌های محلی مردان بختیاری‌ها

^۶ گفت و لُفت - عباس قنبری. ص ۱۶۵

در محل «آلر»^۱ وقتی مافه‌گه را بستند، سعی می‌کنند از هرکدام از جانورانی که در کوه هستند، یکی شکار کنند، بعد توی پوست آن‌ها کاه می‌کنند و دورتادور مافه‌گه می‌چینند.^۲

۲-۲-۳ گُتَل

یکی از آئین‌های نمایش سوگواری در بختیاری «گُتَل» است که در آن اسبِ شخص متوفی را سیاه‌پوش کرده و تفنگ و فشنگ و حمایل او را به اسب، آذین می‌بندند و به همراه ساز چپی، (فصل ۴) یکی از مردان ایل، افسار اسبِ گُتَل را در دست گرفته و آرام حرکت می‌کند و در میدان‌گاهی می‌چرخاند. زنان و مردان با سر و پای برهنه دنبال آن حرکت می‌کنند و به ناله و زاری می‌پردازند و «سُرو»^۳ می‌خوانند و اشک می‌ریزند. (تصاویر شماره ۱ تا ۳)

۲-۲-۴ تَشِ تَفَنگ (شلیک گلوله)

تفنگ، یکی از عناصر اصلی زندگی ایلی است و صدای آن در عروسی و عزا تهییج‌کننده است. در مرگ جوانان و بزرگان، همراه با نوای چپِ نوازندگان (سازِ چپی/فصل ۴) نوحه و سوگینه‌سرایی مردان و زنان (گاگریوه/فصل ۴) صدای تفنگ است که سوزناکی واقعه را بیشتر می‌کند. شلیک گلوله یکی از ارکان سوگواری در بین بختیاری‌ها است که یادگار گرم ماندن لوله‌ی تفنگ متوفی و رسیدن بوی باروت آن به مشام است.

۲-۲-۵ سوگِ زنان

هنگام عزا، زنان بختیاری میناهای رنگی خود را از سر در آورده، زر و زیور را کنار گذاشته، گُلوی^۴ یا گُلته^۵ به سر کرده و چادرهای سیاه‌رنگ خود را به شکلی خاص گره زده و به اصطلاح اصطلاح خود را برای شرکت در عزاداری قَلاپوش^۶ آماده می‌کنند و با فریادهای هماهنگِ لیک و لاک^۷ وارد مجلس عزا می‌شوند.^۸

^۱ نام روستایی است.

^۲ سفر به دیار بختیاری - اصغر کریمی. ص ۲۶۷

^۳ همان "سرود" است و معنی آواز عزا دارد.

^۴ Meyna: نوعی روسری رنگی که روی شانه‌ها و سراسر پشت را می‌پوشاند و دو گوشه‌ی آن را زیر گلو سنجاق می‌کنند.

^۵ Kolovi

^۶ Koloté: نوعی روسری سیاه است.

^۷ Qalapous

^۸ Lik-o-Lak

زنان به هنگام عزا بر سر و موی خود چنگ می‌زنند و گاه به نشانه‌ی عزا و ادای احترام نسبت به شوهر با برادران خود طره‌ی گیسوی خود را می‌برند و در کنار قبر عزیزان خود آویزان می‌کنند. سردار اسعد در کتاب تاریخ بختیاری می‌نویسد:

«کلیه‌ی جماعت بختیاری اموات را خیلی حرمت می‌گذارند. در هر خانه که یک نفر وفات می‌کرد به انواع مختلف عزاداری می‌نمودند. زن‌ها گیسوهای خود را می‌بریدند- من به زحمت گیسو بریدن را موقوف نمودم...»^۲

۶-۲-۲ چراغ فانوسی

بختیاری‌ها شب اول قبر چراغ فانوسی به صورت روشن بر سر گور مرده می‌گذارند و بر این عقیده‌اند که مرده هنوز به تاریکی عادت نکرده‌است و گاه بر سر گور مرده شب‌زنده‌داری می‌کنند تا مرده تنها نباشد. (تصویر شماره‌ی ۴)

۷-۲-۲ سنگ قبرها

در گورستان بختیاری‌ها، بیشتر با قبرها با یک سنگ علامت‌گذاری شده و گاه نام و مشخصات متوفی بر روی سنگ حک شده‌است. در این گورستان‌ها بر روی قبور افرادی که در جوانی مرده و یا در جنگ کشته شده‌اند یا از خوانین و نامداران بختیاری بوده‌اند، مجسمه‌ی یک شیر نصب شده‌است؛ به این مجسمه، «شیر سنگی» و در گویش بختیاری، «برده شیر»^۳ می‌گویند. وجود شیر سنگی در ادبیات و فرهنگ ایران ریشه‌ای دیرینه دارد. دکتر بهرام فره‌وشی در کتاب جهان‌فروری می‌نویسد:

«در بسیاری از شهرها و روستاها شیر سنگی وجود دارد که در زمان‌های کهن نمادی از نیروی آن‌ها، فرشته‌ی باروری و آب بوده‌اند و در پرستش گاه‌های ناهید، عموماً چند شیر نگهداری می‌شده است. دوشیزگان بر روی شیر سنگی می‌نشینند و از زیر دست و پای آن چندین بار می‌گذرند و پشت و شکم آن را نوازش می‌کنند و از آن مراد می‌طلبند و فرزندان نیرومند می‌خواهند.»^۴

^۱ سوگواری در بختیاری- ایوب کیانی ص ۲۰

^۴ تاریخ بختیاری- سردار اسعد بختیاری. ص ۱۹۳

^۳ Bardeseyr

^۱ جهان فروری- بهرام فره‌وشی. ص ۴۸